

بازخوانی ابعاد معرفت‌شناختی نظریه جهان - تصویر در اندیشه ویتگنشتاین متأخر

عبدالله محمدی^۱

چکیده

مفهوم جهان - تصویر، از آموزه‌های اصلی در نظریه ویتگنشتاین متأخر است. بر پایه این دیدگاه، هر انسانی به واسطه حضور در بازی زبانی، از چارچوبی ذهنی برخوردار می‌شود که بر شیوه نگرش او به جهان و معرفت سایه انداخته و عقلانیت و ارزیابی‌های او از صدق و کذب را راهبری می‌کند. جهان - تصویر، از بستر اجتماع و فرهنگ و نیز نوع انتخاب‌های عملی افراد به وجود می‌آید. هدف از این مقاله آن است که مبانی و نتایج معرفت‌شناختی این نظریه را واکاوی کند و نشان می‌دهد نتیجه این نظریه، نفی فرامعیار در معرفت خواهد بود. همچنین با پذیرش این دیدگاه نمی‌توان از واقع‌گرایی معرفت‌شناختی دفاع کرد. نظریه جهان - تصویر، زمینه را برای رشد معرفت‌شناسی اجتماعی تسهیل کرد. با تمام تلاش‌های ویتگنشتاین برای تبیین جهان - تصویر، این نظریه از چند آسیب رنج می‌برد؛ یکی اینکه این دیدگاه خودمتناقض است. دیگر اینکه تحلیل‌های ویتگنشتاین برای اثبات تأثیر اجتماع در پیدایش جهان - تصویر تام نیست و بسیاری از فروض از نظر او پنهان مانده است. همچنین در این نظریه میان زبان و مفهوم خلط شده و رابطه عمل و باور به‌دقت تصویر نشده است. تحلیل ویتگنشتاین از غیراختیاری بودن باور نیز ناتمام است. این دیدگاه به نسبت معرفت‌شناختی منتهی می‌شود. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی سامان یافته است.

واژگان کلیدی: جهان تصویر، بازی زبانی، ویتگنشتاین متأخر، فرامعیار در معرفت.

مقدمه

ویتگنشتاین با طرح نظریه جدید خویش درباره زبان و معنا، افق متفاوتی در سپهر فلسفه گشود. این دیدگاه چند مؤلفه اصلی دارد. تغییر معنا از مصداق به کاربرد، بازی‌های زبانی، شباهت خانوادگی و جهان - تصویر مهم‌ترین این مؤلفه‌ها هستند. این مقاله به دنبال بررسی ابعاد مختلف مؤلفه اخیر، یعنی جهان - تصویر است.

نظریه جهان - تصویر، نقش فرهنگ و اجتماع را در شکل‌گیری معرفت برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که حتی پیش‌فرض‌های مسلم ما نیز در جهان - تصویری است که به تدریج بر ایمان حاصل شده است. ویتگنشتاین متأخر معناداری را با کاربرد پیوند داد و کاربرد را در متن بازی‌های زبانی معرفی کرد. در باور او، هر بازی زبانی قواعد خاص خود را داراست که قابل تطبیق بر بازی‌های دیگر نیست. از این رو قوانین هر بازی، نه از مرجعی بالاتر بلکه در متن همان بازی و با تأیید و استفاده کاربران همان بازی تعیین می‌شود. چارچوب‌های هر بازی، مربوط به همان بازی هستند. بنابراین در زمینه و زمانه بازی‌هاست که معرفت شکل می‌گیرد. نکته مهم آن است که ویتگنشتاین این بحث را درباره شناخت‌ها و اندیشه‌ها مطرح می‌کند، نه صرف باور؛ چراکه در جای‌جای آثار خود، تأثیر زبان و جهان - تصویر را در اندیشه (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱، ب ۹۶، ص ۳۲۹)، تفکر، آموخته‌های مدرسه (Wittgenstein, 1969, p.162)، گزاره‌های تجربی (Ibid, p.96) و ... نشان می‌دهد.

این مفهوم دلالت‌های معرفت‌شناختی گوناگونی دارد. بر پایه این مفهوم، شناخت‌های پیشینی، به این معنا که هیچ تأثیری از رفتار و فرهنگ انسان‌ها نداشته باشند، غیر قابل تصورند و در نتیجه تصورات و تصدیقات ما از جهان خارج، نمی‌توانند خالص تلقی شده و واقعیت را بدون کم و کاست معرفی کنند.

نظریه جهان - تصویر، تحولات مختلفی در عرصه معرفت پدید آورد. این مفهوم، بستری برای طرح و دفاع از نظریه جامعه‌شناسی معرفت شد. با پذیرش این دیدگاه نه می‌توان مانند تجربه‌گرایان، معرفت را کاملاً متخذ از تجربه‌های حسی شخصی دانست و نه می‌توان مانند عقل‌گرایان، به

مفاهیم فطری معتقد بود. دیدگاه جهان - تصویر ویتگنشتاین به نفی «فراروایت‌ها» در معرفت منتهی شده و واقع‌گرایی را مخدوش می‌کند؛ اگرچه شماری از طرف‌داران ویتگنشتاین، این استلزام را نپذیرند. تأثیر دیدگاه زبان متأخر ویتگنشتاین را می‌توان با تأثیر انقلاب کپرنیکی کانت شبیه دانست. کانت با دخالت دادن قالب‌های زمان و مکان و نیز مقولات فاهمه، آینه بودن ذهن نسبت به عین را انکار و حتی به‌نوعی سهم ذهن را پررنگ‌تر از عین توصیف کرد. ویتگنشتاین نیز چارچوب‌های زبانی و فرهنگی و نیز نوع رفتار و انتخاب‌های عملی افراد را از علل شکل‌دهنده معرفت شمرد.

این مقاله با عطف توجه به اهمیت این مفهوم در ساختار معرفت، قصد دارد چپستی و عوامل شکل‌دهنده جهان - تصویر را تحلیل کرده و دلالت‌های معرفت‌شناختی این مفهوم را دنبال کند. از این‌رو ابتدا نسبت جهان - تصویر و زبان بررسی شده و عناصر تشکیل‌دهنده آن معرفی می‌شود و در ادامه، نتایج معرفت‌شناختی این مفهوم بررسی و در انتها نقاط قوت و ضعف این دیدگاه ارزیابی خواهد شد.

الف) رابطه زبان و جهان - تصویر

یکی از مباحث مهم ویتگنشتاین متأخر، مفهوم «جهان - تصویر» در کلمات اوست. از نظر او، همه انسان‌ها در طول زندگی خویش تدریجاً از نگرشی به جهان بهره‌مند می‌شوند که نه براساس استدلال و دلیل، بلکه بیشتر بر پایه نوعی تعلیم و تربیت و همچنین رفتارهای خودش شکل گرفته است. این جهان - تصویر که میراث فرهنگ اجتماعی و رفتارهای شخصی است، بر ارزیابی و تصدیق و تکذیب گزاره‌های دیگر نیز اثرگذار است.

دیدگاه ویتگنشتاین نه مانند برخی ایده‌آلیست‌هاست که هیچ سهمی برای واقع در صدق و کذب و اعتبار گزاره‌ها قائل نیستند و نه مانند واقع‌گرایانی است که فهم و زبان را انعکاسی واقعی از جهان خارج می‌شمارند. مقصود ویتگنشتاین از زبان، منحصر به لغت و ابزار گفت‌وگو نیست، بلکه تمام ساحت‌های فرهنگی هر فرد مرتبط با زندگی را دربرمی‌گیرد. بر همین اساس، وی معتقد است واقعیت نیز گسسته و مستقل از زبان نیست و نمی‌تواند باشد. او بر پایه مبانی خویش در پژوهش‌های فلسفی که معناداری را با کاربرد گره زده بود، معتقد است گزاره به‌تنهایی صادق یا کاذب شمرده نمی‌شود. بلکه صدق و کذب پس از کاربرد و در زمینه بازی زبانی معنا می‌یابند. وی نقش فعالیت‌های جاری در زندگی انسان را در فهم برجسته کرده و معتقد است مرزهای زبان ما مرزهای جهان ما هستند.

در نگرش ویتگنشتاین متأخر، زبان بازتابی از واقعیت نیست؛ چراکه او رابطه زبان و اندیشه را بسیار وثیق و به‌هم‌پیوسته و حتی گاهی آنها را متحد می‌داند:

اکنون اندیشه و زبان به‌صورت هم‌وابسته منحصر به فرد جهان، به‌صورت تصویر جهان بر

ما نمایان می‌شود. این مفهوم‌های گزاره، زبان، اندیشه و جهان، یکی پس از دیگری در یک خط قرار می‌گیرند و هر یک با دیگری برابر است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱، ب ۹۶).

با توجه به همین ارتباط وثیق، وی اندیشیدن بدون زبان را ناممکن می‌داند و [معتقد است]: «(زبان، محمل اندیشیدن است)» (همان، ۳۲۹).

بازی‌های زبانی که فرد متعلق به آن است و در طول زندگی خویش آنها را تجربه می‌کند، تصویری از واقعیت در اختیار وی قرار می‌دهند که مسیر اندیشیدن و سنجش صدق و کذب او را تعریف می‌کند. چارچوبی مبنایی در ذهن انسان‌ها تعریف می‌شود که پایه و مبنای تمام تحقیقات، پذیرش‌ها و انکارهای ایشان است. آدمیان بر پایه همین چارچوب ذهنی است که برخی گزاره‌ها را غیر علمی و شماری دیگر را علمی تلقی می‌کنند و از میان آنها برخی را صادق و گروهی را کاذب می‌خوانند:

به‌طور کلی، من آنچه در کتاب‌های درسی می‌یابم را درست می‌شمارم. چرا؟ زیرا همه اینها بیش از صدار تأیید شده‌اند. اما من چطور این را می‌دانم؟ چه مدرکی برای آن دارم؟ من یک جهان - تصویر دارم. این تصویر صادق یا کاذب است؟ قبل از هر چیز، اساس تمام پژوهش‌ها و ادعاهای من است. گزاره‌هایی که آن را توصیف می‌کنند، همه به یک میزان در معرض آزمایش نیستند (Wittgenstein, 1969, p.162).

در نگرش کلاسیک، گزاره‌ها به دو دسته پایه و روبنایی تقسیم می‌شوند. گزاره‌های پایه به منزله دالّ مرکزی و عنصر ثابت معرفت قلمداد شده و دیگر نظریات را با آنها می‌سنجیدند. لکن ویتگنشتاین همین تقسیم را نیز برخاسته از جهان - تصویر انسان‌ها می‌داند که ممکن است با تغییر شرایط متحول شوند و حتی جای گزاره‌های ثابت و سیال نیز تغییر کند:

می‌توان فرض کرد گزاره‌هایی با شکل گزاره‌های تجربی «سخت» و به‌منزله مجرایی برای گزاره‌های تجربی و سیال باشند. این نسبت با مرور زمان تغییر می‌کند و گزاره‌های سیال، سخت می‌شوند و گزاره‌های سخت، سیال (Ibid, p.96).

ویتگنشتاین کیفیت تفکر انسان را به رودخانه‌ای تشبیه می‌کند که متشکل از بستر رودخانه و آب جاری در آن است. بستر رودخانه، تصوراتی ثابت هستند که دیگر تصورات بر روی آنها جریان می‌یابند. وی بستر رودخانه را با جهان - تصویر یکسان می‌داند. لکن همان بستر ثابت را نیز تغییر پذیر می‌شمارد:

اسطوره ممکن است بار دیگر به جریان بیفتند، بستر رودخانه اندیشه‌ها جابه‌جا شود. اما من میان حرکت آب در بستر رود و جابه‌جایی خود بستر فرق می‌گذارم؛ اگرچه میان این دو تفکیک دقیقی وجود ندارد (Ibid, p.97).

هرچند وی با انکار مرز دقیق میان تفکیک بین بستر و آب رودخانه، دشواری تغییر در بستر را یادآور شده است، اما امکان تغییر در بستر رودخانه (جهان - تصویر) را می‌پذیرد. این امر بدان معناست که فرد یا افرادی، چارچوب‌های ذهنی خویش را از دست بدهند و در نتیجه معانی و مفاهیم و نیز معیارهای سنجش صدق و کذب نیز متحول شود.

ویتگنشتاین در کتاب در باب یقین رویکرد اصلی خود را مواجهه با گزاره‌هایی می‌داند که از نظر «جرج ادوارد مور» یقینی تلقی می‌شدند. نخستین عبارت کتاب با اشاره به این جمله مشهور «مور» آغاز می‌شود که: «اینجا دستی هست»^۱ (Ibid, p.1). گزاره‌های دیگری نیز همین ویژگی را دارند؛ از جمله: «زمین کروی است» (Ibid, p.229)، «کره زمین مدت‌ها قبل از من وجود داشته است» (Ibid, p.288، «اسم من الف است» و... وی پادشاهی را مثال می‌زند که از ابتدای تولد با این باور بزرگ شده است که کره زمین عمر طولانی نداشته و همراه او به وجود آمده است. فرض کنید مور قصد دارد با او گفت‌وگو کرده و وی را متقاعد کند که باورش نادرست است. راه حل، آن است که جهان - تصویر پادشاه را عوض کنیم؛ زیرا با وجود جهان - تصویر سابق، گفت‌وگوی معناداری ادامه نمی‌یابد.

پادشاه واداشته می‌شود به گونه‌ای دیگر به جهان بنگرد (Ibid, p. 92).

ب) عناصر شکل‌دهنده جهان - تصویر

پس از آشنایی اجمالی با چیستی جهان - تصویر و رابطه آن با زبان، باید پرسید این چارچوب ذهنی چگونه و با دخالت چه عواملی حاصل می‌شود؟ سبک نگارش ویتگنشتاین در بیشتر آثارش، پاره گفتارهای پراکنده است. وی از ساختارهای پژوهشی متعارف در تنظیم آثار خود پیروی نکرده است. بر همین اساس، هیچ‌گاه مشخصاً به تعداد این عوامل و روش کشف و استقصای آنها تصریحی نداشته است. لکن با کاوش در متون وی می‌توان به دو عامل مهم در شکل‌گیری جهان - تصویر پی برد؛ تأثیر جامعه و تأثیر رفتارهای شخص.

۱. تأثیر جامعه در شکل‌گیری جهان - تصویر

از نظر ویتگنشتاین، بازی‌های زبانی متنوع و گوناگون هستند و هر کدام بازتابی از روش زندگی افراد را بیان می‌کنند. هر بازی، قاعده مخصوص خود را دارد و همان‌گونه که در بازی‌های مصطلح، هیچ قاعده مشترکی وجود ندارد، در بازی‌های زبانی نیز قاعده عام و مشترکی یافت نمی‌شود. به عبارت دیگر، قواعد بازی‌های زبانی، تابعی از قواعدی عام‌تر و کلی‌تر نیستند و نمی‌توان آنها را مشمول قواعد کلان‌تری تعریف کرد. بازی‌های زبانی، فعالیتی خودآیین هستند (کنی، ۱۳۹۲، ص ۲۴۵).

۱. در بندهای دیگر نیز مرتباً از مور نام برده می‌شود. برای نمونه: رک: در باب یقین، بند ۶.

به همین ترتیب، نمی‌توان مرجعی بالاتر و خارج از یک بازی را تصور کرد که برای بازی‌های مختلف قواعدی وضع کرده باشد. موافقت، نوع رفتار و همراهی افرادی که در بازی مشارکت دارند، تعیین‌کننده قواعد و حتی معنادهنده آنهاست. به جای آنکه بپنداریم انسان تحت اجبار قواعد منطقی و ریاضی است، باید بگوییم عمل انسان ماهیت قواعد را وضع می‌کند (ملکوم، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶).

این اصل که بازی‌های زبانی خودآیین هستند و قواعد بازی‌ها نیز درون همان بازی تعریف می‌شوند، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که جهان - تصویر نیز برساخته شیوه زندگی اجتماعی است. جهان - تصویر افراد از راه استدلال و با رجوع به برخی مبانی واقع‌نما به دست نیامده، بلکه از راه تعلیم و تربیت، پذیرش عرفی و فرهنگی برخی قواعد معرفت‌شناختی حاصل شده است. پیش‌فرض‌های بازی‌های زبانی مختلف تأیید یا اثبات نمی‌شوند، بلکه فقط توصیف می‌شوند. برای نمونه، اعتقاد به وجود جهان مادی خارج از انسان در علوم تجربی و یا اعتقاد به وجود خدا در ادیان، پیش‌فرضی بنیادین است که هرگز با دلیل تأیید یا اثبات نمی‌شود. او حتی چگونگی حصول اطمینان از تکرار مشاهدات تجربی را نیز نوعی جهان - تصویر دانسته و می‌گوید:

اطمینان به اینکه آتش می‌سوزاند، متکی بر استقرا است. ... اینکه آیا تجربه‌های پیشین علت اطمینان است یا نه، بستگی به دستگاه فرضیه‌ها، قانون‌های طبیعی دارد که در آن پدیده یقین را در نظر می‌گیریم. ... آنچه مردم به‌عنوان توجیه می‌پذیرند، با چگونگی اندیشیدن و زیستن آنان نشان داده می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱، ص ۳۲۵).

ویتگنشتاین معتقد است نه تنها اطمینان اشخاص، بلکه مسلماتی که در جامعه مورد وفاق است نیز برخاسته از شکل تربیت و زندگی افراد هستند؛ هرچند این مسلمات از یقینی‌ترین امور باشند: اینکه ما کاملاً به چیزی مطمئن هستیم، فقط به این معنا نیست که همه افراد به آن یقین دارند. بلکه به این معناست که ما متعلق به جمعی هستیم که از راه علم و آموزش با یکدیگر گره خورده‌اند (Wittgenstein, 1969, p.298).

لازمه گره خوردن یقین با شیوه تعلیم و تربیت آن است که در صورت تحول در شیوه‌های تربیت و سبک‌های تعلیم، مفاهیم پایه دیگری در ذهن آدمیان شکل می‌گرفت. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان از یقین عینی در گزاره‌های پایه سخن گفت. حتی معیارهای بررسی صدق و کذب و در یک معنا عقلانیت حاکم بر متفکران یک جامعه نیز برخاسته از سنخ بازی زبانی ایشان است:

می‌خواهم بگویم تعلیم و تربیت کاملاً متفاوت با تربیت ما می‌تواند مبنای مفاهیمی کاملاً متفاوت نیز شود؛ زیرا در اینجا زندگی به‌نحو متفاوتی جریان می‌یابد. چیزهایی که برای ما جالب است برای ایشان جالب نیست. چیزهایی که اینجا جادویی و شگفت‌آور است،

آنجا شگفت آور نیست (Wittgenstein, 1967, p.387-388).

بنابراین چارچوب حاکم بر نظام معرفتی و عقلانیت هر کدام از انسان‌ها برآمده از شیوه زیستن، تربیت اجتماعی، آموزش، نظام اولویت‌بندی و ... آنهاست و با فرض تغییر این مجموعه، باورهای روبنایی و حتی بنیادین ایشان نیز متفاوت [خواهد] بود. وی این تغییر را تا آنجا ممکن می‌داند که گزاره‌هایی که زمانی نیازمند تأیید و سنجش به کمک دیگر گزاره‌ها بودند، خود به‌عنوان ابزار سنجش نظام باور تبدیل شوند:

این درست است که ممکن است گزاره‌ای واحد، در یک زمان به‌وسیله تجربه آزموده شود و در زمان دیگر، قاعده‌ای برای سنجش شمرده شود (Wittgenstein, 1969, p.98).

۲. نقش عمل در شکل‌گیری جهان - تصویر

در دیدگاه بیشتر فیلسوفان متقدم، رفتارهای اختیاری انسان برآمده از مبدأ معرفتی تلقی می‌شود. هر عمل اختیاری متکی به تصور و تصدیق فواید آن فعل است. بدین ترتیب که در هر رفتار اختیاری، ابتدا فعل تصور شده و بعد از مقایسه جهات مثبت و منفی آن، برآیند فعل، هم‌سو با افکار، نیازها، تمایلات و ... فرد تشخیص داده می‌شود و نسبت به آن شوق می‌یابد و در انتها انجام آن را اراده می‌کند. این فیلسوفان، رفتارهای اختیاری را به آگاهانه و غیرآگاهانه تقسیم می‌کردند و برای رفتارهایی مانند دویدن کودک که ظاهراً بدون هدف است، بازی کردن با انگشتان، غلت زدن در هنگام خواب و ... نیز نوعی مقدمات علمی تبیین کردند (ارسطو، ۱۳۸۵، الف، ۱۳۶۶، ۱۱۱۲/ب؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۷۲ و ۲۸۷-۲۸۸).

ویتگنشتاین مبدأ بودن باورها برای رفتارها را نمی‌پذیرد و معتقد است رفتارهای ما هستند که اندیشه و باورهای ما را شکل می‌دهند. حتی می‌توان گفت باور، همان رفتاری است که به بیان درآمده است. برخلاف دیدگاه میناگرایان که معتقد بودند شبکه باورهای ما باید به گزاره‌های پایه منتهی شود، وی معتقد است نظام معرفت ما به گزاره‌هایی خودموجه منتهی نمی‌شود، بلکه به برخی رفتارهای انسان باز می‌گردد.

از نظر او بسیاری از رفتارهای انسان، مبتنی بر اقناع و ترجیح درونی نیست؛ مثلاً برای برخاستن از صندلی، هیچ‌گاه تصور نمی‌کنم که من دو پا دارم و باید برخیزم (Wittgenstein, 1969, p.148). اگر این سخن پذیرفته شود که باورهای ما برخاسته از رفتارهای ما هستند، این پرسش مجال می‌یابد که خود این رفتارها چگونه انتخاب شده‌اند؟ ویتگنشتاین پاسخ می‌دهد که این رفتارها، غریزی و مقتضای حیوانیت انسان هستند و هیچ‌گونه پشتوانه معرفتی و انتخاب‌گرانه ندارند. او تصریح می‌کند حتی رفتارهای انسان، معنابخش سخنان او هستند و قوام معنا نیز به نوع عمل انسان است (Ibid, p.229):

سخن ما معنایش را از دیگر اعمال ما می‌گیرد (Ibid).

در نحوه شکل‌گیری اعمال غریزی ما هیچ اصل معرفتی دخالت ندارد. وی پس از این بحث به تحلیل رفتار غریزی انسان روی می‌آورد و تلاش می‌کند نشان دهد این رفتارها هیچ مبدأ علمی نداشتند. مثال روشن او رفتار غریزی سنجاب است. همان‌گونه که سنجاب با استقراء به این نتیجه نرسیده است که برای زمستان پیش‌روی باید غذا ذخیره کند، ما هم برای توجیه رفتارها و پیش‌بینی‌های خود نیازمند استقراء نیستیم (Ibid, p.287).

ویتگنشتاین مدعی است که رفتارهای متشخص ما بر تمام اصول یقینی مقدم است و توجیه‌پذیری استقراء چندان قوی‌تر از توجیه‌پذیری رفتارهای جزئی و خاص نیست (Ibid, p. 499). او به این اصل مشهور اشاره می‌کند که ادعاهای تجربی باید در آزمایشگاه آزموده شوند و می‌پرسد حقیقتاً چه چیزی به منزله آزمایش آن شمرده می‌شود؟ آیا چنین چیزی برای آزمودن آن کافی است؟ هدف وی از طرح این سؤالات آن است که نشان دهد هیچ دلیل منطقی برای توجیه این کار نداریم و در حقیقت همگی بر یک روش عملی تکیه می‌کنیم که آن روش نیز اثبات‌شدنی نیست (Ibid, p.110). خود این رفتارها برخاسته از یک نظام معرفتی مدلل نیستند، بلکه تنها بر بازی‌های زبانی تکیه کرده‌اند (Ibid, p. 204) که درباره آنها تنها می‌توانیم بگوییم «چنین هستند» و نمی‌توان ارزش‌گذاری دیگری درباره آنها داشت:

دلیل آوردن و توجیه شواهد به پایان می‌رسد. ولی این پایان، گزاره‌های قطعی که برای ما بی‌واسطه صادق به نظر برسند نیست. یعنی نوعی دیدن از سوی ما نیست، بلکه عمل کردن ماست که بر پایه بازی زبانی تکیه کرده است. (Ibid, p.204)

روش تحلیلی ویتگنشتاین در اثبات این مدعا (مبنا بودن عمل برای شبکه باورها)، استناد به رفتار کودک است. او فرایند کارهای ابتدایی کودک را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که برخلاف نگرش رایج فیلسوفان، هیچ کودکی برای انجام افعال خود، ابتدا تصور، تصدیق و استنتاج معرفتی همراه نداشته است و همه را براساس غریزه حیوانی خود سامان داده است. به نظر وی باید انسان را همچون حیوانی در نظر بگیریم که صرفاً براساس غریزه (نه تعقل)، رفتار می‌کند و زبان او نیز از تعقل به‌دست نیامده است (Ibid, p. 475). ویتگنشتاین قبلاً نیز چنین استدلال کرده بود که اموری که دانستی هستند نیازمند توجیه‌اند و در نتیجه مبانی معرفت ما - که از سنخ غرایز و رفتار هستند - نیاز به توجیه ندارند. با اینکه تحلیل رفتارهای کودک مستقیماً بخشی معرفت‌شناختی نیست، ولی ویتگنشتاین قصد دارد از اینکار نتیجه بگیرد آنچه به منزله جهان - تصویر معیار سنجش دیگر شناخت‌های ما قرار می‌گیرد، خود به پایه‌های معرفتی باز نمی‌گردد. بلکه برخاسته از شکل

انتخاب‌های عملی ناخودآگاه ماست که پشتوانه معرفتی ندارند. به عبارت دیگر، فرایند توجیه رفتارها و نیز گزاره‌ها هیچ‌گاه به گزاره‌های پایه ختم نمی‌شود.

شواهد ویتگنشتاین در تحلیل رفتار کودک چنین مثال‌هایی است:

الف) هیچ کودکی نمی‌آموزد که کتاب و صندلی وجود دارند، بلکه نحوه رفتار با آنها را می‌آموزد؛ مثلاً یاد می‌گیرد که چگونه روی صندلی بنشیند یا کتابی را بیاورد. هرچند ممکن است در آینده پرسش‌هایی درباره هستی اشیاء به ذهن وی خطور کند، اما هیچ‌گاه رفتارهای او متوقف بر دانستن وجود اشیاء نبوده است (Ibid, p.476).

ب) کودکان قبل از نوشیدن شیر به اینکه «شیر وجود دارد» باور یا معرفت ندارند و تنها شیر نوشیدن را در عمل تجربه می‌کنند. نمی‌توانیم ادعا کنیم نوزاد تازه تولد یافته، ابتدا می‌داند «شیر موجود است» و سپس به سمت آن حرکت می‌کند (Ibid, p.478).

ج) کودک می‌آموزد که به محیط پیرامون خویش چگونه واکنش نشان دهد، ولی معنایش این نیست که او چیزی را می‌داند. دانستن، در مراحل پس از عمل آغاز می‌شود. ممکن است سگی عادت کند با شنیدن صدای (ن) به سمت شخص (ن) بدود و با شنیدن صدای (م) به سمت شخص (م) بدود. در اینجا نمی‌توان گفت که این سگ نام این افراد را می‌داند. کودک هم مدت‌ها پیش از آنکه بتواند ادعا کند «اسم این شخص را می‌دانم»، می‌تواند اسم افراد را به کار ببرد و این توانایی دال بر دانستن نام ایشان نیست (Ibid, p.538, 543, 547-548).

د) کودک مانند گربه از سگ فرار می‌کند و هیچ‌گاه قبل از فرار خویش نمی‌اندیشد که «این حیوان ممکن است خطرناک باشد، پس بهتر است فرار کنم». این فرار او برخاسته از یک سری استدلال یا توجه معرفتی نیست. بلکه رفتار صرف است که پشتوانه آن فقط غریزه اوست (حجت، ۱۳۹۱، ص ۹۱).

ه) کودکی، کودک دیگر او را هل می‌دهد و او نیز بلافاصله واکنش نشان می‌دهد. این عکس‌العمل، صرفاً غریزی است. نمی‌توانیم ادعا کنیم که «کودک دوم می‌داند یا حداقل باور دارد که شخصی او را انداخته است». این رفتار به همان اندازه غریزی است که پراندن پشه از روی پوست غریزی است (حجت، ۱۳۹۱، ص ۹۶ - ۹۷).

ج) غیر اختیاری بودن جهان - تصویر

ویتگنشتاین اصرار بر اثبات این نکته دارد که پذیرش نظامی از باورها پس از سنجش، مقایسه و انتخاب آگاهانه نبوده است. او برای باورمندی به گزاره‌های پایه، مبدأ گزینش‌گری در وجود انسان

نمی‌شناسد و باور داشتن یا نداشتن به اصول تفکر را خارج از توان فرد می‌شمارد. به عبارت دیگر، کیفیت جهان - تصویر در اختیار ما نیست:

آیا در توان من است که به چه چیزی باور یابم؟ یا چه چیزی را به شکل تردیدناپذیر باور داشته باشم؟ (Wittgenstein, 1969, p.173)

از سوی دیگر، همان‌طور که معتقد شدن به این اصول در اختیار ما نیست، خالی شدن از پیش‌دانسته‌ها نیز برای هیچ انسانی ممکن نیست. هر کدام از ما صدق و کذب و نیز جنبه تأییدی شواهد را براساس پیش‌زمینه‌هایی پذیرفته‌ایم که نه با استدلال و تلاش به آنها رسیده‌ایم و نه از منظر دیگری آنها را ارزیابی کرده‌ایم. بلکه به شکل موروثی باور داریم و به کمکشان، گزاره‌ای را صادق یا کاذب می‌دانیم:

اما من تصویرم از جهان را با راضی کردن خودم درباره درستی آن به دست نیاورده‌ام، و نیز آن را به دلیل آنکه من به درستی آنها معتقدم نیز پذیرفته‌ام. بلکه این پیش‌زمینه‌ای

درونی موروثی است که بر مبنای آن بین درست و غلط تمایز می‌نهم. (Ibid, p.94)

به عبارت دیگر، باور یافتن ما از الگویی آگاهانه و مدلل پیروی نمی‌کند و این امر حتی درباره گزاره‌هایی که چارچوب ذهنی هر یک از ما را تشکیل می‌دهد نیز صادق است. باور یافتن، به‌ویژه در ساحت گزاره‌های پایه، مدلل نیست:

مشکل، درک بی‌دلیلی فرایند باور کردن ماست. (Ibid, p.166)

ویتگنشتاین با طرح مثال‌هایی تلاش می‌کند نشان دهد فرایند باور یافتن به گزاره‌ها نه تنها مبتنی بر دلیل و شاهد نیست، بلکه نمی‌توانست چنین باشد؛ زیرا اگر باور یافتن به چیزی بر پایه درستی شواهد و استنتاج‌های نظری بود، نمی‌توانست جایی متوقف شود؛ زیرا برای درستی هر کدام از آن شواهد نیز باید شواهد دیگری ارائه می‌شد. پس تنها فرض ممکن آن است که این فرایند در نقطه‌ای متوقف شود که باید به آن اعتماد یافت یا با خوش‌باوری آن را پذیرفت. برای نمونه، کودکان خوش‌باورانه می‌پذیرند که انسان‌ها مغز دارند، جزیره‌ای به نام استرالیا وجود دارد، انسان‌هایی که خود را پدر و مادر معرفی می‌کنند، حقیقتاً پدر و مادر من هستند (Ibid, p.159). او آشکارتر از این عبارات، تصریح می‌کند که گزاره‌های توصیف‌کننده جهان ممکن است بخشی از یک اسطوره باشند که نقش آنها تنها شبیه قواعد بازی است که آموختن آنها هیچ راهی جز بازی کردن ندارد (Ibid, p.95):

«گزاره‌هایی که این جهان - تصویر را توصیف می‌کنند ممکن است بخشی از نوعی اسطوره باشند. نقش آنها شبیه نقش قواعد بازی است و بازی را فقط با تمرین و عمل می‌توان آموخت؛ بدون یاد گرفتن قواعد آشکار» (Ibid, p.95).

ویتگنشتاین با مرور فرایند دلیل‌آوری ما برای تبدیل یقین ذهنی به یقین عینی می‌گوید: بیشترین تلاش ما برای آنکه نشان دهیم این یقین وابسته به ذهن ما نیست و واقعیت نیز به همین شکل است، ارائه شواهد و ادله است. اما به این نکته توجه نمی‌کنیم که شواهد و دلایل نیز بخشی از بازی زبانی ما هستند و به هر حال ما به حقیقت و واقعیت دسترسی مستقیم نداریم.

وی مردم جامعه‌ای را مثال می‌زند که برای بررسی مدعای خویش به آراء فیزیک مراجعه می‌کنند و به همین دلیل دیدگاه کسانی را که در این مسأله به غیب‌گو روی می‌آورند، باطل می‌شمارند. ویتگنشتاین معتقد است این گروه بازی زبانی خویش را ملاک ارزیابی قرار داده و براساس آن، دیگران را تخطئه می‌کنند. چه‌بسا از نظر بومیان، روش کسانی که به آراء فیزیک‌دان مراجعه می‌کنند، نادرست باشد (Ibid, p.609 - 612).

خلاصه کلام ویتگنشتاین در این مثال‌ها آن است که تمام آنچه ما به‌منزله دلایل قطعی برای سخنان خویش اقامه می‌کنیم، برخاسته از آرائی است که به دلیل پذیرش یک بازی زبانی به آنها باور داریم. این باورها بخشی از واقعیت مستقل از ذهن ما نیستند و ما اختیاری در پذیرش یا رد آنها نداشته‌ایم. آنچه ما درست می‌دانیم، بر مبنای قواعد بازی‌های زبانی خودمان است و معلوم نیست مستقل از بازی زبانی ما، واقعیت نیز همان‌گونه باشد. نتیجه روشن این سخنان، نفی مبنای مشترک میان دو طرف مدعی صدق است؛ زیرا هر کدام براساس بازی زبانی خویش مدعای خود را درست می‌دانند (حجت، ۱۳۹۱، ص ۲۴۶).

حتی در زمانی که شواهد گوناگون، تأیید می‌کنند زمین سال‌ها قبل از تولد من وجود داشته است، باز هم اثبات نمی‌شود که این مدعا مطابق با واقعیت خارجی است. بیشترین چیزی که با این شواهد اثبات می‌شود آن است که آنچه در بازی زبانی شاهد ما شمرده می‌شود، به سود گزاره ماست (Ludwig Wittgenstein, 1966, p.203).

همه شواهد حاکی از آن است که زمین مدت‌ها پیش از تولد من وجود داشته است و فرض مخالف هیچ‌گونه مؤیدی ندارد. حال اگر همه چیز به سود فرضیه‌ای سخن بگوید و هیچ چیز ضد آن نباشد، آیا آن فرضیه به‌نحو عینی یقینی است؟ می‌شود آن را چنین خواند، ولی آیا لزوماً با عالم واقعیات انطباق دارد؟ در بهترین حالت به ما نشان می‌دهد که مطابقت به چه معناست. ما تصور کاذب بودن آن را مشکل می‌یابیم، اما به‌کار بردن آن را هم مشکل می‌یابیم. این مطابقت اگر عبارت از این نیست که آنچه در این بازی‌های زبانی شاهد به حساب می‌آید به سود گزاره ماست، پس به چه معناست (Ibid, p.203).

د) نتایج

۱. نفی فرامعیار

طبق این دیدگاه، جهان - تصویر پیش فرض ذهنی حاکم بر تمام انسان‌هاست که نه از روی انتخاب و آگاهی و استدلال، بلکه از شکل زندگی افراد به دست آمده است. از آنجایی که قواعد هر بازی درونی و مختص همان بازی هستند، هیچ معیار فرازبانی برای توصیف و ارزیابی چارچوب‌های مختلف نداریم. بدون شرکت در یک بازی زبانی خاص نمی‌توان از بیرون درباره میزان اعتبار گزاره‌های آن بازی خاص داوری کرد. مفهوم عقلانیت و معیارهای آن وابسته به فرهنگی است که در آن صحبت می‌کنیم. معیارهای معرفت‌شناختی همواره متکی به زمینه است و در فعالیت‌های اجتماعی جای می‌گیرد. تنوع زبانی منشأ معرفت‌های متنوع است و به همین دلیل با شیوه‌های متفاوتی از عقلانیت مواجهیم. از نظر او هر نوع استدلال و دلیل آوردنی برای طرف مقابل، مبتنی بر پیش فرض‌های پذیرفته شده ماست و معلوم نیست برای وی نیز اقتناع کننده باشد (Ibid, p.609-612).

نتیجه این سخنان آن است که هرچند ویتگنشتاین از صدق و کذب گزاره‌ها و دل‌بخواه نبودن آنها گفت‌وگو می‌کند، اما قواعد و ضوابط صدق و کذب را در متن بازی‌های زبانی یک جامعه می‌داند نه خارج از آنها. قواعدی عام به‌عنوان فرامعیار وجود ندارد که خارج از بازی زبانی خاص، مبنای سنجش و ارزیابی معرفت‌ها قرار بگیرند.

۲. جوانه‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت

به اعتقاد بسیاری از محققان، این سخنان ویتگنشتاین - به‌ویژه در کتاب در باب یقین - زمینه‌ساز جامعه‌شناسی معرفت است. جهان - تصویر به این نقطه منتهی می‌شود که معرفت، نه در سطح کلی فرهنگ و نه در میان افراد، از راه تجربه‌های ادراکی فردی حاصل نمی‌شود. بلکه انباشت معرفت برای فرد و اجتماع، از راه حیات اجتماعی به دست می‌آید. یادگیری و معرفت‌آموزی نیز به طور شخصی محقق نمی‌شود. هیچ‌کس آگاهانه نظام فکری خود را انتخاب نکرده است. بلکه ساختار معرفت منوط به پذیرش مرجعیت‌های اجتماعی است و حتی بزرگسالان نیز برای سامان دادن به شناخت‌های خود با اعتماد به دیگران آغاز می‌کنند (Glock, 1996, p.81).

۳. نفی واقع‌گرایی

مبنای ویتگنشتاین متأخر در کتاب پژوهش‌های فلسفی منجر به این نتیجه شد که ساخت زبان ما چگونگی تفکر درباره جهان واقعی را تعیین می‌کند. حتی اینکه چه چیزهایی واقعی هستند یا نه و یا اینکه چه چیزهایی یکی یا دو تا هستند را نیز زبان تعیین می‌کند. امکان خارج شدن از دستگاہ زبان و اندیشیدن، بدون فرض قوانین زبان ممکن نیست (سرل، ۱۳۷۲، ص ۵۴۰).

چنین عباراتی از ویتگنشتاین - که تعداد آنها هم کم نیست - سبب تفاسیر متعددی از وی شده است. برخی چون «کوبر» او را طرفدار ایده آلیزم جمعی می‌دانند که صدق گزاره را منوط به شرایط بازی زبانی دانسته و رفتارهای جمعی را تشکیل دهنده ماهیت زبان می‌دانند (حجت، ۱۳۹۱، ص ۲۳۳-۲۳۴). برنارد ویلیامز وی را سولیسیست جمعی یا «خودتتهاانگار جمعی» شمرده است (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۸۴). آنالیزا سولیوا در کتاب «ویتگنشتاین و مور» نام محققانی را فهرست می‌کند که ویتگنشتاین را نسبی‌گرا می‌دانند؛ مانند بلور (۱۹۹۶)، گیر (۱۹۸۱)، هلر (۱۹۹۵)، ریز (۲۰۰۳)، وازیلو (۲۰۰۴)، هکر (۱۹۹۶)، گلاک (۲۰۰۸) و ... در برابر وی، مارتین کاش نویسنده‌گانی را نام می‌برد که ویتگنشتاین را نسبی‌گرا نمی‌دانند؛ مانند دیلمن (۲۰۰۴)، پاتم (۱۹۹۲)، ویلیامز (۱۹۸۱/۱۹۷۱)، کری (۲۰۰۷)، بلکبرن (۲۰۰۴) و ... (Coliva and Kusch, 2013, p.37).

«دیلمن» نام کتاب خود را انقلاب کپرنیکی ویتگنشتاین نهاده است؛ چراکه ویتگنشتاین همان نسبتی را میان زبان و عین برقرار می‌کند که کانت میان ذهن و عین برقرار کرده است. یعنی همان‌طور که از نظر کانت، ساختارهای معرفت و در نتیجه تمییز میان صدق و کذب مربوط به شاکله ذهنی هستند نه عالم خارج، در دیدگاه ویتگنشتاین نیز این ساختارها برآمده از زبان و حیات اجتماعی هستند، نه واقعیت فی‌نفسه.

با وجود تفاسیر مختلف از نتیجه دیدگاه ویتگنشتاین، کسی او را واقع‌گرا نمی‌داند. یعنی اگر درباره نظام‌هایی که در اشیاء جهان (مانند رنگ‌ها و اعداد) می‌بینیم سؤال کنیم که اینها در طبیعت ما هستند یا در طبیعت اعداد و رنگ‌ها؟ ویتگنشتاین پاسخ می‌دهد که مربوط به طبیعت اعداد یا رنگ‌ها نیستند (حجت، ۱۳۹۱، ص ۲۲۸). به عبارت دیگر، واقعیت داشتن اشیاء توسط بازی تعیین می‌شود. تقریباً در میان شارحان ویتگنشتاین کسی وی را واقع‌گرا به این معنا که «معتقد به واقعیتی مستقل از زبان که زبان و اندیشه آینه آن است» نمی‌داند. زبان و واقعیت با هم گره خورده‌اند و واقعی و غیرواقعی در زبان معنا دار می‌شوند.

۴. بررسی

با وجود آنکه دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، مبتنی بر مبانی او در بحث معنا داری، بازی زبانی، صدق و ... است، در نوشتار حاضر از ورود به این مباحث خودداری شده و تنها بر اشکالات نظریه جهان - تصویر تکیه می‌شود.

الف) خودمتناقض بودن مدعیات

شماری از سخنان ویتگنشتاین در توصیف مبانی، ادله یا نتایج جهان - تصویر خودمتناقض است.

برای نمونه:

ویتگنشتاین معتقد است «در بازی‌های زبانی هیچ قاعده عام و مشترکی موجود نیست». این سخن، خود حکمی کلی و عام درباره بازی‌های زبانی است. همچنین از نظر او، «قواعد و ضوابط صدق و کذب در متن بازی تعیین می‌شود، نه خارج از آن». جای این پرسش وجود دارد که آیا این ادعا از درون یکی از بازی‌های زبانی بیان شده و اعتبار آن محدود به همان بازی است یا اینکه درباره تمام بازی‌های زبانی صادق است؟ اگر تنها درباره یک بازی صادق باشد، ضرورتی به گفت‌وگو درباره آن نیست و اگر قاعده‌ای عام درباره تمام بازی‌هاست، انکار ادعای نخست است.

از نظر ویتگنشتاین، «میان زبان و اندیشه هم‌بستگی وجود دارد، بدون زبان اندیشیدن ممکن نیست و زبان محمل اندیشه است». آیا این سخنان برخاسته از بازی زبانی خاص است یا فارغ از نوع زبان زندگی و فرهنگ خاص، همواره جاری است؟ اگر برخاسته از زبانی خاص باشد، به این معناست که تنها در آن زبان مدنظر، زبان بستر اندیشه است. بنابراین می‌توان فرض کرد که در زبان دیگری این جمله صادق باشد که «اندیشیدن مستقل از زبان است». اما اگر ادعای فوق، صرف‌نظر از شکل فرهنگ و تربیت خاص صحیح باشد، به این معناست که حداقل این گزاره، مستقل از زبان صادق است.

در تفسیر ویتگنشتاین، «واقعیت، معیار واقعی و غیر واقعی نیز در زبان معلوم می‌شود». آیا این ادعا از درون یکی از بازی‌های زبانی بیان شده است؟ اگر چنین باشد، در خارج از آن زبان، ادعای مزبور نادرست است. اما اگر این ادعا برخاسته از بازی زبانی مشخصی نباشد، به این معناست که می‌توان مستقل از زبان و بازی زبانی درباره واقعیت سخن گفت.

ویتگنشتاین تفکر را به رودخانه‌ای تشبیه کرده است که آب و بستر دارد. آب در حال تغییر است و بستر آن ثابت، و ممکن است بستر آن هم تغییر کند. اکنون این پرسش مجال می‌یابد که همین تشبیه ویتگنشتاین جزء آب شمرده می‌شود یا بستر؟ در هر دو صورت، امکان تحول در خود این گزاره وجود دارد و در نتیجه می‌توان به بسترهای غیر قابل تغییر رسید که نقض مدعای اوست.

ب) وجود مفاهیم مشترک در گفتمان عقلایی

از نظر ویتگنشتاین، انسان‌ها چون متعلق به بازی‌های زبانی متفاوتی هستند، جهان - تصویر خاصی دارند. از سوی دیگر چون هیچ قاعده مشترکی میان بازی‌ها نیست، هیچ اصل فرابازی که مشترک میان بازی‌های گوناگون باشد نمی‌توان تصور کرد. صرف‌نظر از اشکالات بازگو شده، باید توجه داشت که تمام انسان‌ها با فرهنگ‌ها و بازی‌های زبانی متفاوت در برخی مفاهیم عقلایی با یکدیگر مشترک هستند. برای نمونه، اصول و قواعد دانش منطقی متعلق به بازی زبانی خاصی نیست و تفاوت مبانی و فرهنگ‌های مختلف، عمومیت آن را مخدوش نمی‌کند. از این مصادیق می‌توان فهرست طولانی‌تری تهیه کرد که نشان‌دهنده کامل نبودن مدعای جهان - تصویر است (حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۴۴۸).

ج) ناتمامی تحلیل تأثیر اجتماع در پیدایش جهان - تصویر

در نظریه ویتگنشتاین، ساختار کلی باورها و مفاهیم بنیادین انسان برآمده از تربیت و اجتماع معرفی شده است. با وجود تأثیر فی الجمله تربیت و اجتماع، نمی‌توان نقش آن را به شکل انحصاری توصیف کرد. ویتگنشتاین معتقد است جهان - تصویر که ملاک سنجش و ارزیابی دیگر گزاره‌هاست، با زندگی در متن اجتماع شکل می‌گیرد. درحالی‌که این مدعا بر فرض صحت، درباره زبان صادق است نه معرفت. به عبارت دیگر، ویتگنشتاین بین احکام زبان و احکام معرفت خلط کرده است. ممکن است زبان نیازمند حیات اجتماعی باشد، ولی معرفت چنین نیست. معرفت با مفهوم سروکار دارد و برای به‌دست آوردن مفاهیم نیازی به مشارکت اجتماعی نیست. انسانی که از نخستین روزهای زندگی خویش، خارج از اجتماع و به‌تنهایی رشد کرده و با هیچ فرد دیگری گفت‌وگو نداشته است نیز نظامی از باورها و مفاهیم بنیادین دارد. او حالات درونی مختلفی را درک می‌کند. قوه عقل از ادراکات درونی وی مفهوم می‌سازد و برای سهولت در یادآوری یا ... به‌تنهایی برای آنها لفظی وضع می‌کند. همچنین از محسوسات جزئی خود، مفاهیم کلی می‌سازد. در مرحله بعد، ارتباطات میان این مفاهیم کلی را تحلیل کرده و پس از مقایسه به مفاهیم فلسفی دست پیدا می‌کند. او می‌تواند با کنار هم نهادن یافته‌های ابتدایی خویش (استنتاج) به نتایج جدیدی دست یابد. این امور هیچ‌کدام نیازمند حیات جمعی نیست.

انسان ساکن در جزیره تنهایی نیز وجود خود و نیز حالاتی مانند تشنگی، گرسنگی، تصمیم، اراده و ... را درون خود درک می‌کند. این ادراکات شخصی و جزئی است. عقل از این حقایق جزئی مفهوم کلی می‌سازد. همچنین حقیقت اراده را با حقیقت خود مقایسه می‌کند و می‌باید که وجود اراده نیازمند وجود اوست و نه برعکس. از این وابستگی، مفهوم توقف وجودی یا «علیت» را درک می‌کند. رفته‌رفته با کنار هم نهادن مفاهیم، استنتاج‌های جدید می‌کند و ... هیچ‌کدام از این شناخت‌ها وابسته به زندگی در کنار دیگر انسان‌ها و تحقق زبان نیست.

بنابراین این ادعا که جهان - تصویر انسان‌ها کاملاً از راه فرهنگ و تربیت به‌دست می‌آید، نه امری بدیهی است و نه قابل اثبات. آنچه می‌تواند نیازمند حیات اجتماعی باشد، زبان است. یعنی انسان‌ها پس از تشکیل جامعه نیازمند ارتباط و تعامل هستند. برای سهولت در انتقال مفاهیم، با یکدیگر قراردادهایی می‌کنند که زبان را شکل می‌دهد.

د) نقد تحلیل رابطه عمل و باور

ویتگنشتاین در تبیین رابطه عمل و باور تلاش می‌کند مصادیقی را نشان دهد که فاعل، رفتار خود را مبتنی بر علم یا باوری پیشین نساخته است. هدف او اثبات این نکته است که در بسیاری از موارد،

رفتارهای انسان صرفاً از روی غریزه و بدون اتکا به علم محقق می‌شود. لکن در این تبیین به چند نکته توجه نشده است:

الف) میان «علم» و «علم به علم» تفاوت وجود دارد. در نمونه‌هایی پرشمار، علم به یک حقیقت هست، ولی شخص عالم خودآگاه به علم خویش نیست. در این موارد، نفی «علم به علم» به معنای نفی «علم» نیست. مثال‌های ویتگنشتاین حداکثر چیزی که می‌توانند اثبات کنند این است که انسان‌ها در برخی رفتارهای خویش، انتخاب یا تصمیمی آگاهانه ندارند؛ مثال‌های کودک، فرار کردن و ... از این قبیل است. بر پایه همین اصل می‌توان گفت نفی انتخاب آگاهانه به معنای نفی انتخاب نیست. اینکه فرد توجه به فرایند انتخاب و تصمیم عالمانه خویش ندارد، به این معنا نیست که تصمیم او مبتنی بر علم نیست.

ب) برای بهتر روشن شدن مدعای فوق، توجه به چگونگی شکل‌گیری «عادت» در انسان سودمند است. فردی که در نخستین روزهای تعلیم رانندگی است، به کیفیت حرکات خویش توجهی کامل دارد. اما رفته‌رفته این خودآگاهی کاسته شده و به شکل عادت یا ملکه تبدیل می‌شود. اکنون پرسش این است که آیا می‌توان مدعی شد چنین فردی حین رانندگی علم به رفتار خویش ندارد؟ آیا می‌توان گفت در دفعات نخستین علم وجود داشته و اکنون که به عادت تبدیل شده است، علمی مقدم بر فعل نیست؟ هیچ‌کدام از این فروض قابل قبول نیست. بلکه باید گفت در تمام این مراحل، رفتارها مبتنی بر آگاهی و انتخابی از روی علم است؛ لکن گاه خودآگاه و با «علم به علم» و گاه ناخودآگاه.

ج) ویتگنشتاین برای مدعای خویش به رفتار سنجاب مثال زده است. اما این تمثیل، آسیب‌هایی دارد؛ از جمله اینکه او چگونه فهمیده است سنجاب بر چه مبنایی رفتار می‌کند؟ اینکه سنجاب از روی استقراء عمل نکرده است، چگونه قابل اثبات است؟ مگر ما از جهان - تصویر سنجاب مطلع هستیم؟ ما سنجاب نیستیم و در بازی زبانی او نبوده‌ایم که تنها حالت قابل قبول از رفتار او را تحلیل ویتگنشتاین بشماریم؟ نکته دیگر آنکه مگر تنها راه باور یافتن، استقراء است که با نفی امکان استقراء به نفی باور حکم کنیم؟ بالاخره اینکه، ویتگنشتاین گمان کرده است باور مبنا در چنین رفتاری، عبارت است از اینکه «من در زمستان نمی‌توانم غذا پیدا کنم و باید از هم‌اکنون به فکر ذخیره غذا باشم». او سپس با نفی این باور نتیجه گرفته است که هیچ باوری پشتوانه رفتار سنجاب نیست. می‌توان باور دیگری نیز فرض کرد و آن اینکه «ذخیره کردن غذا مطلوب است». این باور می‌تواند از علم حضوری حاصل شده باشد یا به‌وسیله تجربه، استقراء و استدلال به‌دست آید.

د) ویتگنشتاین رفتارهای نخست هر انسان را مانند حیوانات و از روی غریزه می‌داند. اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا کودک رفتاری از روی تعقل نیز دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، تفاوتش با این رفتارهایی که ویتگنشتاین غریزی می‌داند (مانند دویدن، غذا خوردن و ...) چیست؟ با چه

ملاکی می‌توانیم رفتار غریزی را از رفتار همراه با تعقل تشخیص دهیم؟ آیا رفتار همراه با تعقل آن است که توأم با مکث و تصمیم باشد؟ رفتار همراه با تعقلی که به سرعت اتفاق می‌افتد، با رفتار غریزی چه تفاوتی دارد؟

ه) در مثال شیر خوردن کودک نیز لازم نیست علمی کامل و مستدل به فعل وجود داشته باشد. بلکه ممکن است کودک علم حضوری به گرسنگی پیدا کند و برای رهایی از رنج آن اقدام کند یا تمایلی به شیء مبهم (مانند شیر) پیدا کند و پس از آن حرکت کند.

و) ویتگنشتاین می‌گوید همان‌گونه که سگ عادت کرده است با شنیدن صدا به سمت شخصی خاص برود بدون آنکه نام آن فرد را بداند، کودک هم بدون آنکه نام افراد را بداند می‌تواند آنها را به‌کاربرد. لکن در پاسخ به او باید گفت هر کاربردی مستلزم سطحی از آگاهی است. اینکه انگیزه کاربرد نام‌ها چه چیز باشد اهمیتی ندارد. ممکن است کودک با انگیزه تقلید از دیگران، نامی را تکرار کند. ولی این به آن معنا نیست که فعل او بدون هیچ باور قبلی است. حداقل کودک می‌داند اکنون با اختیار خود، نامی را به تقلید از دیگران تکرار می‌کند.

ه) نقد تحلیل غیر اختیاری بودن باور

ویتگنشتاین معتقد است پیش‌فرض‌های حاکم بر ذهن ما از راه استدلال به‌دست نیامده است. بلکه آنها را به شکل غیر اختیاری و موروثی باور داریم. خالی شدن از این پیش‌فرض‌ها برای ما ممکن نیست. پیش‌فرض سخن ویتگنشتاین آن است که اگر چیزی از راه استدلال و با تلاش به دست نیامده بود، پس حتما موروثی است. این ملازمه از کجا به‌دست آمده است؟ به‌علاوه، این سخن ویتگنشتاین با مبنای دیگر او ناسازگار است. او معتقد بود «منشأ همه باورها رفتار است»، درحالی‌که این پیش‌زمینه‌ها را بدون هیچ تلاش و موروثی می‌شمارد. اگر این پیش‌زمینه‌ها پس از رفتار حاصل نشده‌اند، پس می‌توان باورهای دیگری را نیز فرض کرد که آنها هم مبتنی بر رفتار نیستند.

ویتگنشتاین برای توضیح بی‌دلیلی باورهای ما می‌گوید: «اگر باور یافتن به چیزی بر پایه درستی شواهد و استنتاج‌های نظری بود، نمی‌توانست جایی متوقف شود». این استدلال صحیح نیست؛ زیرا ممکن است استنتاج‌های نظری بر پایه باورهایی باشد که آنها نیز نیازمند مدلل شدن هستند. ولی این سلسله باید به گزاره‌هایی ختم شود که خودموجه هستند. صدق این گزاره‌های خودموجه را می‌توان به کمک علم حضوری تبیین کرد که در این صورت علاوه بر یقین روان‌شناختی، از امتیاز یقین معرفت‌شناختی نیز بهره‌مند هستند. پس فرضی را می‌توان تصور و تبیین کرد که رفتارها برخاسته از معرفت باشند و محذور تسلسل نیز پیش نیاید.

نکته دیگری که از نظر ویتگنشتاین پنهان مانده، تفاوت میان دو ساحت فرایند کسب معرفت و

توجیه معرفت است. در بحث ویتگنشتاین، بر فرایند شکل‌گیری معرفت در کودک تکیه شده است و از اینکه کودک به دیگران اعتماد کرده، نتیجه گرفته شده است که این گزاره‌ها توجیه معرفتی ندارند. ویتگنشتاین اگرچه بحث را در حوزه فرایند پیدایش یا «علت» شکل‌گیری شناخت‌ها دنبال کرده است، ولی از این شواهد نتایج معرفت‌شناختی گرفته است. وی با استناد به همین فرایند نتیجه گرفته است که گزاره‌های پایه ریاضی و منطق نیز امکان تغییر دارند یا اینکه نظام توجیه و بررسی گزاره‌ها به یک‌سری گزاره‌های قطعی منتهی نمی‌شود و... درحالی‌که بحث توجیه معرفت، با چگونگی پیدایش معرفت متفاوت است.

در توجیه معرفت‌شناختی به دنبال آن هستیم که آیا باورهای فعلی و نظام معرفت کنونی را می‌توان به گزاره‌های پایه ارجاع داد یا خیر؟ آیا این دستگاه معرفتی می‌تواند توصیف‌گر واقعیت باشد یا خیر؟ پرسش معرفت‌شناس، توجیه است نه چگونگی شکل‌گیری معرفت. با هر تبیین از فرایند حصول معرفت، پرسش از توجیه به جاست. بنابراین حتی اگر برخی گزاره‌ها از راه اعتماد یا تقلید یا... در انسان‌ها به وجود آمده باشند، به این معنا نیست که ارزش معرفت‌شناختی ندارند یا راهی برای توجیه آنها وجود ندارد. به عبارت دیگر، تقلیدی بودن گزاره که بیان‌گر کیفیت حصول معرفت است، نه تأییدکننده اعتبار معرفت‌شناختی آن گزاره است و نه نافی آن؛ همان‌طور که استدلالی بودن یا تجربی بودن یک گزاره نیز به تنهایی تأییدگر یا نافی ارزش معرفتی آن نیست.

نتیجه‌گیری

جهان - تصویر، چارچوب ذهنی حاکم بر افراد جامعه است که به کمک آن، صدق و کذب گزاره‌های دیگر سنجیده می‌شود.

جهان - تصویر، از فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه و نیز شیوه رفتار فرد شکل می‌گیرد.

جهان - تصویر، به نفعی فرامعیار منتهی شده و با نفعی فرامعیار نمی‌توان از آسیب نسبیّت ایمن بود.

با پذیرش جهان - تصویر، نمی‌توان از واقع‌گرایی معرفتی دفاع کرد.

جهان - تصویر، نظریه‌ای خودمتناقض است.

تحلیل‌های ویتگنشتاین برای اثبات تأثیر اجتماع در پیدایش جهان - تصویر، رابطه عمل و باور و نیز بی‌دلیل بودن باور ناقص است.

ویتگنشتاین میان احکام زبان و معرفت خلط کرده است. معرفت نیازمند حیات اجتماعی نیست.

کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). الشفاء، «طبیعیات». به تحقیق سعید زائد. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲. ارسطو (۱۳۸۵). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی. تهران: طرح نو.
۳. _____ (۱۳۶۶). درباره نفس. ترجمه علی مراد داوودی. چاپ دوم. تهران: حکمت.
۴. حجت، مینو (۱۳۹۱). بی دلیلی باور، «تأملی در باب یقین ویتگنشتاین». تهران: هرمس.
۵. حسین زاده، محمد (۱۳۹۶). معرفت، «چیستی و امکان». قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۶. حسین زاده، مهدی (۱۳۹۴). «نقد و بررسی تفسیر ایده آلیستی ویلیامز از ویتگنشتاین متأخر». فصلنامه متافیزیک ۷ (۱۹)، ص ۸۳-۱۰۷. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۷. سرل، جان (۱۳۷۲). ویتگنشتاین در: مگی برایان، فلاسفه بزرگ. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
۸. کنی، آنتونی (۱۳۹۲). معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین. ترجمه محمدرضا اسمخانی. تهران: ققنوس.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (ج ۳). بیروت: دار احیاء التراث.
۱۰. ملکوم، نورمن (۱۳۸۰). «ویتگنشتاین متقدم و متأخر». ترجمه رضا بخشایش. پژوهش های فلسفی کلامی، ۹ و ۱۰، ص ۱۰۰-۱۳۴.
۱۱. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۱). پژوهش های فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
12. Glock, Hand Johann, (1996), *A Wittgenstein Dictionary*, The Blackwell.
13. Wittgenstein, Ludwig, (1969) *On certainty*, translated by Denis Paul and G.E.M Anscombe, Basil Blackwell.
14. Wittgenstein, Ludwig (1967), *Zettel*, ed. G. E. M. Anscombe and G. H. von Wright, trans. G. E. M. Anscombe, Oxford: Blackwell.
15. Kusch, Martin, Coliva Annalisa, *on Wittgenstein and Epistemic Relativism*, *Philosophia* (2013) 41:37–49.